

جمهوری گیلان از افتخارات ایران که با توطئه نابود شد احسان طبری

در جریان مقاومت مردم، یکی از فصول این مقاومت و از اوج های آن، قیام خیابانی در ۱۹۲۰ در آذربایجان است.

خطیب و مجاهد فداکار، شیخ محمد خیابانی فرزند حاج عبدالحمیدخامنه ای، بازرگان زاده و پیشنمازیکی از مساجد تبریز، از شرکت کنندگان سرشناس جنبش مشروطه و وکیل مجلس دوم، مدیر روزنامه "تجدد" ارگان فرقه دمکرات که وی رهبر آن بود، این قیام را در شهر تبریز در سال ۱۹۲۰ آغاز کرد. عمل او که در عین حال مقابله جدی با کابینه و ثوق الدوله بود، این کابینه را بسوی سقوط برد. قیام، شهرهای تبریز، ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس و زنجان را در بر گرفت، ولی این قیام بدست عمال انگلیس و با حيله گری مخبرالسلطنه و در اثر نقاط ضعف و اشتباهات سران قیام، علیرغم پایداری دلیرانه و حماسی رهبران، ناکام ماند و آذربایجان که آنرا خیابانی " آزادیستان" نام نهاده و خود مختاری آنرا در برنامه خود گنجانده بود، بار دیگر به چنگ دشمنان آزادی افتاد: ۱۱ سپتامبر مخبرالسلطنه و اسمعیل خان فضلی فرمانده قزاق و فرستاده رضا خان، نقشه خفه کردن جنبش را چیدند و سیصد خانه اعضاء فرقه دمکرات را غارت کردند. چهاردهم سپتامبر ۱۹۲۰ پیشوای خیزش آذربایجان خیابانی در مخفیگاه خود در خانه شیخ حسن میانه چی به چنگ دشمن افتاد و پس از یک مقاومت مسلحانه دلیرانه بدست نیروهای ارتجاع کشته شد.

در اثر انقلاب اکتبر، جنبش جنگل موفق شده بود از چارچوب محدود خود خارج شود و از سوئی تا آستارا و خلخال و از سوی دیگر تا دشت ترکمن را زیر نظارت خود در آورد، ولی واکنش نیروهای استعماری انگلستان این موفقیت ها را موقتا دوباره به عقب زده بود. سقوط حکومت مساواتیست ها در باکو (۲۹ آوریل ۱۹۲۰) جنبش جنگل را بار دیگر وارد مرحله جدی تازه ای از بسط و نفوذ خود ساخت. آلمان و عثمانی دیگر نمی توانستند در این جریان مانند گذشته نقشی داشته باشند. جنگل که با خصلت ضد استعماری علیه انگلستان و روسیه تزاری آغاز شده بود، اینک در وجود حکومت شوروی پشتیبانی و یابوری یافت. برای آنکه روشن شود که تا چه حد نقش ارتش سرخ در قفقاز و سپس در ایران در روش سران جنگل موثر بوده، ذکر یک فاکت تاریخی مهم و نمونه وار را لازم می شماریم.

در ۱۲ اوت ۱۹۱۸ کوچک خان، در ایام اشغال انگلستان، خود را مجبور دید با ژنرال انگلیسی دنسترویل (که با کمک کاپیتان انگلیسی ویلهم و سرنگهبان روس سفید بیچه راحف و ستاروسلسکی پس از فراز و نشیب فراوان توانسته بود گیلان را اشغال کند) قراردادی به امضاء رساند. موافق این قرارداد به دنسترویل امکان داده شد بلامانع از گیلان به سوی قفقاز بگذرد. کوچک خان متعهد شد ارزاق و علیق چارپایان ارتش استعماری دنسترویل را نیز تامین کند و حکومت رشت را در دست اشغالگران باقی گذارد. مولف امریکائی گ. لنچوسکی G.Lenczowski در کتاب " روسیه و غرب در ایران" در این باره می نویسد: " این ساخت و پاخت برای انگلیسها بسیار خوب بود، زیرا امنیت طرق ارتباطی آنها را از بین النهر تا دریای خزر تامین کرد. (کتاب Russia and west in iran صفحه ۵۵). روشن است که کوچک خان به این ساخت و پاخت ناپسند مجبور شد، چنانکه از ناحیه انگلیسها نیز این ساخت و پاخت تنها جنبه موقت و خصلت فریب داشت. ولی وقتی ارتش سرخ قفقاز را

از جنگ امپریالیسم و عمالش رها ساخت و در تعقیب آنها به ایران آمد، برای کوچک خان بکلی محیط و فرصت و شیوه دیگر عمل پدید گردید.

هنگامی که ارتش نوبنیاد سرخ در تعقیب نیروهیی فراری ضد انقلابی دنیکیان وارد گیلان شد، سپاهیان هندی و قزاق ایرانی از مقاومت در برابر این ارتش که آنرا رهایی بخش می دانستند خود داری ورزیدند. افسران انگلیسی در گیلان ناگهان زیرپای خود را تهی یافتند و با سرعت از گیلان خارج شدند و دانستند که دیگر بقاء آنها و قرارداد تحمیل شده بوسیله آنها ممکن نیست. جنگلی ها پس از فرار نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی بناگاه خود را در اوج قدرت یافتند: کوچک خان با نمایندگان دولت شوروی، یعنی اورژنیکیزه کمیسر عالی قفقاز و راسکلو نیکف ملاقات کرد و آنها مشی او را مورد پشتیبانی قرار دادند. کوچک خان همچنین با جواد زاده (پیشه وری) نماینده حزب عدالت (کمونیستهای ایرانی) دیدار کرد و از این دیدار نیز راضی ماند. در این شرایط است که "جمهوری گیلان" اعلام شد و در کنار روزنامه "جنگل" روزنامه "انقلاب سرخ" ارگان کمونیست ها نیز نشریافت. این خود اوج جنبش گیلان بود. در جریان این اوج روحیه اتحاد عمل بین نیروهای مختلفی که در جنبش گیلان شرکت داشتند بالا گرفت. جبهه متحدی از هواداران میرزا، هواداران خالوقربان و احسان اله خان و گروهی از کمونیست ها پدید آمد. در همین دوران، یعنی در ۲۰ تا ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در بندر انزلی تشکیل شد. این کنگره از زمین خالی نجوشید. سازمان سوسیال دمکراتیک "همت" و سپس حزب "عدالت" که غفارزاده برراس آن قرار داشت و در باکو نفتگران و مهاجران انقلابی ایرانی را با اندیشه مارکسیستی پرورش می داد، در پایه این جریان قرار داشت. بعلاوه چنانکه در گذشته نیز یاد کردیم، سازمان سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) بدون داشتن مرکز واحدی، در دوران مشروطیت (از سال ۱۹۱۷ بعد) در آذربایجان، تهران، خراسان، گیلان شعبی دایر کرده بود که ظاهراً از یکدیگر اطلاع چندانی نداشتند. از آنجمله است سازمان مجاهدان در خراسان و "مرکز غیبی" که علی مسیو و حاجی علی دوافروش و صدقیانی بانیان آن بوده اند در تبریز و نیز سازمانی که جمعی از سوسیال دمکراتهای ارمنی ایرانی در تبریز داشتند و با پلخانف و کارل کائوتسکی وارد مکاتبه نیز بوده اند (مانند چلنگریان، واسو و دیگران). سید احمد کسروی در تاریخ انقلاب مشروطیت چند بار از نقش "با هماد سوسیال دمکرات" در این انقلاب سخن میگوید. لذا باید گفت که تا آنموقع سازمان مارکسیستی ایرانی تاریخ کوچکی را در پشت سر داشت.

در جریان همین اوج جنبش، سپاه جمهوری گیلان دست به تعرض زد. از سوی تا منجیل و حوالی قزوین پیش رفت و از سوی دیگر تا شهر بابل (بار فروش سابق) و نوشهر (مشهد سر سابق) در مازندران. ملک الشعراء بهار در "در تاریخ احزاب سیاسی در ایران" (جلد اول، صفحه ۱۲۳) بر آنست که اگر مداخله مستقیم و کمک وسیع انگلیس ها از جهت فنی و جنگ افزار نبود، جنگلیها به فتح تهران موفق می شدند.

بنظر میرسد که جمهوری گیلان می تواند تکیه گاه خوبی برای تحقق تحول مترقی در کشور قرار گیرد و به حکومت خود فروش تهران و به تسلط اشراف فنودال و قشر نوظهور بورژوا- مالک خاتمه دهد و در ایران جمهوری مستقل ترقیخواه و صلحدوستی را برپا دارد. لذا امید بزرگی در دل ها جا گرفت. ولی افسوس که عقب ماندگی مفرط اجتماع و نبودن محمل های عینی و ذهنی بسیاری که برای تشکل نیروهای دمکراتیک خلق ضرور است، این امید را به نحوی درد ناک - ولو بطور موقت- نابود کرد.

در جریان فاجعه بدین شکل بود: برخی عناصر چپ رو که از مارکسیسم-لنینیسم جز شعارهای پراکنده ای نشنیده و تصوردقیقی از ویژگی های جامعه ما، ضرورت انطباق قوانین عام بر این ویژگیها، ضرورت داشتن مشی واقع بینانه و بسیجنده خلق نداشتند و جامعه را برای انقلاب سوسیالیستی نضج یافته می پنداشتند، بهمرآه جمعی دیگر که عامدا می خواستند درکارها اخلال کنند(مثلا در دورانی از قبیل سردارمحبی که با امپریالیسم انگلیس در ارتباط بود) درکنارطرفداران احسان اله خان وخالو قربان دست به اقدامات افراطی بکلی ناروایی زدند مانند: ضبط محصول خرده مالکان، آتش زدن بازار، تظاهرات علنی علیه دین و روحانیت، بی احترامی به آداب و رسوم مردم، دادن شعار " کشف حجاب زنان"، نفی تعلیم قرآن و مقابله با نظریات اسلامی میرزا کوچک خان(مثلا درباره گرفتن عشریه شرعی از دهقانان بجای بهره مالکانه) و غیره.

چنانکه گفتیم برخی از کمونیست ها از روی حسن نیت، دچار گمراهی تقلید و نسخه برداریهای مکانیکی بودند و از دیالکتیک تاریخ و **تنوع تاکتیک** کمونیست ها درشرایط مختلف اجتماعی تصورروشنی نداشتند. کمونیسم آنها کمونیسم احساسی بود و از کمونیسم آن چیزی را می فهمیدند که دلشان می خواست.

بدون شک بی انصافی است اگر ما در این جریان همه کمونیست ها را به یک چوب برانیم و آنان را یک کاسه عناصر چپ رو بخوانیم. در میان کمونیست های گیلان افراد مبرزی از روشنفکران آنروز ایران مانند **ابولقاسم ذره** شاعر معروف، **حسابی**، **نیک بین**، **جواد زاده** (پیشه وری) و دیگران بوده اند. فعالیت کمونیست ها در سازمانهای روشنفکرانه ای مانند "فرهنگ" رشت (از ۱۹۱۷)، "فرهخت" انزلی و "پرورش" قزوین و انتشارروزنامه هائی مانند "حقیقت" در تهران و مجله تئوریک "جرقه" و ترجمه مانیفست و کتاب "الفبای کمونیسم" نشانه کارهای سازنده و موثر آنهاست. متأسفانه بعدها برخی از این کمونیست ها در مهاجرت، دردوران "**کیش شخصیت**" گرفتار اتهامات گوناگون و نادرست شدند و از میان رفتند. تجدید حیثیت قانونی آنها پس از خاتمه "کیش شخصیت"، خود نمودار روشن بیگناهی آنها در اتهامات وارده بود. درباره این فعالان مبرز کمونیستی تحقیق جداگانه و گاه تک نگاری هایی ضروراست تا مختصات ویژه زیست اجتماعی - سیاسی آنها دانسته و سره از ناسره جدا شود. به اینکار باید بدون پیشداوری و تعصب های ذهنی و گروهی دست زده شود. مطبوعات حزب توده ایران برای روشن کردن گوشه هایی از زندگی نیک بین و **ذره** کوششهای اولیه ای کرده است، ولی در این زمینه تاریخ نگاری انقلابی موظف است گامهای جدی تری بردارد و بویژه مدارک و اسناد و آرشیوها مطالعه شود. زیرا باید تاریخ سپاسگزار همه خدمتگزاران صدیق خویش باشد. برای آنها که انواع محرومیت های مادی و از آن بالاتر محرومیت های گفته و ناگفته معنوی را تحمل کرده اند چه پاداش دیگری را میتوان فرض کرد، جز سپاس تاریخ و اگر خلقی خود را به خادمان خود حقگزار نشان ندهد، قادر نیست خادمانی بزرگتر برای خویش بپرورد. در زندگی مبارزان نیز باید خط عمده و سمت تعیین کننده را یافت و الا بگفته مارکس همگی انسانیم، و هیچ چیز انسانی از ما بعید نیست (این سخن را مارکس به لاتین چنین ادا می کرد:

"Homo sum; Humani nihil a me alienum puto"

در صداقت میهن پرستانه **احسان اله خان** نیز نمی توان تردید داشت ولی وی مردی سراپا حادثه جو و یک تروریست انقلابی از گروه "کمپته مجازات" بود و تنها بدنبال احساسات گاه اجتماعی ولی گاه شخصی و خود نمایانه و کاملا سطحی و اراده گرایانه خود کشیده می شد. **خالو قربان** و طرفداران او نیز مردمی عامی و قرون وسطائی بودند که یک مسیردیمی و خود بخودی و با احساس انتقامجویی وارد سیلاب جنبش شده بودند. در جریان همین چپ روی

ها دردورانی که میرزا خود را به جنگل فومن کشید و احسان اله خان **رئیس دولت** بود، مهاجرت فرامانندی ازگیلان انجام گرفت که پشت جمهوری را شکست.

روشن است که میرزا **کوچک خان** با عقاید میانه رو و مذهبی خود، بهیچوجه نمی توانست با این نوع اقدامات چپ روانه موافق باشد. بعلاوه از ژرفتر شدن جنبش برحسب ماهیت طبقاتی خود رمیده بود و با **سردارفاخر** نماینده دولت **محرمانه مذاکراتی** داشت و برای خاتمه دادن به پیکار علیه دولت تهران تلاش می کرد. این روش کوچک خان کار را دشوارتر می ساخت.

بین کوچک خان و جناح چپ رو تناقض شدیدی درگرفت. میرزا نیروهای خود را به جنگل کشید و گوشه گرفت. تحت ریاست احسان اله خان حکومتی در رشت تشکیل گردید که درسیاست داخلی و نظامی خود دچار اشتباهات متعددی شد و درتجدید نبرد با نیروهای مشترک شاه وانگلیس شکست خورد. شایان ذکر است که در همان هنگام به عناصرچپ رو ازطرف محافل انقلابی جهانی آژیرهای متعدد داده شد و از آنجمله وقتی درماه سپتامبر ۱۹۲۰ کنگره جهانی خلفهای مشرق زمین تشکیل جلسه داد، ضمن بررسی وضع ایران، اقدامات چپ روانه و سکتاریستی دولت احسان اله خان محکوم شد. در تاثیر تصمیم همین جلسه بود که رهبری جدید در حزب کمونیست ایران و بر راس آن **حیدر عمواغلی** (تاری وردی اف) یکی از قهرمانان بنام انقلاب مشروطیت و از پروردگان سوسیال دمکراسی انقلابی سرکار آمد. این امید بار دیگر در دلها بیدار شد که این بار حیدر، با تجارب فراوانی که اندوخته، خواهد توانست رشته گسسته را دوباره گره زند و بین کوچک جنگلی و دیگرنیروها همکاری ایجاد کند. درواقع حیدر به برنامه تحلیلی و اقدامی خوبی مجهز بود که به "**ترهای حیدر عمواغلی**" شهرت دارد و درآن توصیف مارکسیستی درستی از جامعه ایران بمثابه جامعه ای که درحال عبور از یک نظام فئودالی- پدرسالاری به سرمایه داری است شده و وظایف واقعی مانند اخراج نیروهای استعماری انگلیس، تامین استقلال ایران و اتحاد همه نیروهای خلق برای نیل به این هدفها مطرح شده است. همه چیز وعده میداد که صحت مشی و اتوریته شخصی حیدر از فاجعه جلوگیری کند. حیدربرآن بود که با صداقت کامل با ملیون دمکرات از نوع کوچک خان و خیابانی که آنها را ازدوران مشروطیت میشناخت، همکاری کند. در واقع نخستین موفقیت ها برای تجدید جبهه واحد بدست آمد و "**کمیته انقلاب ایران**" و "**شورای جنگل**" تشکیل شد. این بار نیزکار بسرانجام نرسید. دراین مرحله باید هم از نقش منفی و خود سرانه احسان اله خان یاد کرد و هم از اشتباهات میرزا احسان اله خان با تجدید یک حمله ناکام و نسنجیده به منجیل، اختلافات درونی را تشدید کرد. برخی از مخالفان سرسخت کمونیسم مانند شیخ احمد سیگاری، سید جلیل اردبیلی، ناصرالسلطنه که با میرزا کوچک خان نزدیک بودند و خود را به او صادق نشان می دادند و اعتمادش را جلب کرده بودند، دمبدم بربدگمانی کوچک خان می افزودند و "**نقشه بلشویکها**" را برای نابود کردن نهائی او تحت عنوان دروغین "**جبهه واحد**"، نقشه ای که خودشان ساخته و پرداخته بودند، در نظرش واقعی جلوه می دادند. خود کوچک خان نیز با منشاء و تکیه گاه غیر پرلناری خود از رادیکالیسم انقلابی رمیده بود و زمینه روحیش برای قبول سعایت و تقنین آمادگی داشت. شخص بیاد صحنه ای می افتد که آنهم از دو سو، دردوران ملی شدن صنایع نفت بازی شد.

برای آنکه "**زنهارباشهای**" کسانی مانند احمد سیگاری درگوش میرزا واقعی جلوه کند، پروکاتورها و ماجراجوها درآنسوی خط، خواه می خواستند خواه نه، هر روز وهر هفته "**مصالح**" تازه ای تحویل می دادند. کمونیست ها برای جلب اعتماد میرزا که دیگر قصد همکاری نداشت، حتی نیروهای مسلح خود را تحت نظارت میرزا قراردادند. این اقدام نیز ثمری نبخشید. سرانجام در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ (۱۳۴۰ ه.ق.) حیدرخان که بنا بدعوت میرزا بعنوان شرکت درجلسه نوبتی کمیته به محلی بنام "**پسیخان**" کشانده شده بود همراه سرخوش

یکی از یاران احسان اله خان بدست جمعی یاران کوچک به قتل رسید و همانطور که گلوله "یاران" منافق ستار را از پای درآورد، قهرمان بزرگ دیگر مشروطیت نیز بدست چنین "یارانی" از پای در آمد. تا زمانیکه درس عمده این داستان یعنی اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیسم و ارتجاع، اتحادی صدیقانه و پیگیر، برپایه یک برنامه واقع بینانه و مترقی ناشی از ضرورت‌های رشد جامعه ما عملی نشود، شعله‌های کلبه‌ای در جنگل پسیخان که پیکر سرخوش را خاکستر ساخت و شلیک‌هایی که حیدر را از پای درآورد، خطاری مهیب به همه رزمندگان سعادت مردم است.

رضا خان سردار سپه، وزیر جنگ کابینه قوام السلطنه، با قزاق‌های خود، موقع را برای حمله قطعی و نهائی مغنتم دانست. او از پیش نیز با فرستادن پیغام و پسخام‌های فریب‌آمیز و تظاهر به یکرنگی با میرزا باندازه کافی به کارتفرقه انگیزی کمک کرده بود. **خالوقربان** تسلیم شد و با درجه سرهنگی وارد ارتش گردید. احسان اله خان به مهاجرت رفت. میرزا کوچک و همراهش بنام گائوک (هوشنگ) گریختند و در کوه‌های طالش سرمازده از میان رفتند. خالوقربان دستور داد مرده او را سربرینند! سپس خود خالوقربان از طرف سردار سپه به جنگ خطرناک با اسمعیل آقا سمیتکو رئیس کردهای شورشی فرستاده شد و در این جنگ بقتل رسید. بدینسان "غانله" گیلان بدست خائنان این غائله خاتمه یافت و امید بزرگی از میان رفت و رضا خان در نزد طبقات حاکمه و بورژوازی حامی خود و نزد پشتیبانان امپریالیست پشتوانه سیاسی تازه‌ای کسب کرد.

جنبش گیلان یک **جنبش طولانی** است که راه پرپیچ و خمی را طی کرده و طی آن یک گالری کامل از چهره‌ها بوجود آمده است که معرف جامعه آنروز و آداب و سجایای سیاسی متداول در آن جامعه است. درباره این جنبش دو تحقیق وسیع از طرف طرفداران موضع ناسیونالیست‌های گیلان یکی بوسیله آقای ابراهیم فخرائی تحت عنوان "سردار جنگل" در ایران و دیگری بزبان آلمانی از طرف آقای رواسانی در خارج از کشور به عمل آمده است که از جهت غناء مدارک و بسط مسائل جالب است. حزب ما در مجموعه "**انقلاب اکتبر و ایران**" دو بررسی در این زمینه از دید مارکسیستی نشر داده است. بنظر اینجانب باید یک تحلیل عمیق تر و مفصل تر مارکسیستی که جای آن خالی است درباره این جنبش و آزمون‌ها و عبرت‌ها و پندهای متعدد آن بعمل آید. آنچه ما در اینجا گفته ایم در چارچوب آشنا ساختن خواننده با همان زمینه‌های تاریخی است که پدیده پیدایش دیکتاتوری رضا شاه را بهتر روشن می‌سازد نه بیش و نویسنده بخود اجازه ورود در برخی جزئیات که برای داوری درباره آن باید بمراتب بکاوش بیشتری دست زد نداده است.